

معرفت شناسی

نوشته: پاول موسر

ترجمه: سیدعلی طالقانی

اپیستمولوژی (برگرفته از "epistem" معرفت و logos «شرح و توضیح» یونانی) همان مطالعه ماهیت معرفت و توجیه است. به ویژه مطالعه (۱) ویژگی‌های شناساننده (۲) شروط اساسی و (۳) حدود معرفت و توجیه.

مناقشات فلسفه سنتی بر سر تحلیل معرفت و توجیه، مناشی آنها (همچون عقل‌گرایی در برابر تجربه‌گرایی) و کارایی شک‌گرایی در مورد معرفت و توجیه، سه مقوله‌ای اخیر (سابق‌الذکر) را باز نموده‌اند.

انواع معرفت

فلسوفان چندین نوع معرفت را شناسایی کرده‌اند: برای مثال، معرفت گزاره‌ای (اینکه چیزی چنین است)، معرفت غیرگزاره‌ای به چیزی (همچون معرفت از راه آشنایی رو یارو معرفت توسط آگاهی بی‌واسطه)، معرفت گزاره‌ای - تجربی (ماتأخر / پسینی)، معرفت گزاره‌ای غیرتجربی (ما تقدم / پیشینی) و معرفت به چگونه انجام دادن چیزی. بحث فلسفی نشأت گرفته از فروق میان چنین انواعی است. برای مثال بحث بر سر (۱) ارتباطات میان این انواع (به این معنا که آیا «معرفت چگونه» به «معرفت اینکه» قابل تحویل است؟) (۲) امکان تحقق برخی از این انواع (به معنای اینکه آیا واقعاً حقیقی و یا حتی تصور سازگاری از معرفت پیشینی وجود دارد؟) نخستین موضوع مورد توجه فلسفه کلاسیک مدرن، در قرن‌های هفدهم



و هجدهم، گستره معرفت پیشینی، در نسبت با گستره‌ای معرفت پسینی مان بود. عقل‌گرایانی چون دکارت، لایبنیتس و اسپینوزا بر آن بودند که معرفت حقیقی به عالم واقعی تماماً پیشینی است در حالی که تجربه‌گرایانی چون لاک، بر کلی و هیوم بر اینکه چنین معرفتی تماماً پسینی است اقامه دعوی می‌کردند. کانت در «سنجش خردناب» خویش (۱۷۸۱) به منظور آموزنده‌های اصلی عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی، جویای اشتی آن دو بود.

از قرن‌های هفدهم و هجدهم، معرفت پسینی کاملاً معرفتی تلقی شد که برای تأیید به برخی تجارب حسی یا ادراکی خاص وابسته است، و معرفت پیشینی کاملاً به عنوان معرفتی که چنین وابستگی‌ای ندارد. کانت و دیگران معتقد بودند که انحصاراً فرایندهای ناب‌عقلی و یا همان «عقل‌ناب» یا «فاهمه‌ناب» است که زمینه تأیید معرفت پیشینی را فراهم می‌سازد. معرفت به حقایق منطقی و ریاضی به طور خاص نمونه معیار معرفت پیشینی است، در حالی که معرفت به وجود یا حضور اعیان مادی به طور خاص نمونه معیار پسینی. توضیح این است که تجربه حسی یا ادراک چیست و چگونه بر معرفت تجربی تأثیر می‌نهد. اساساً معرفت‌شناسان در صدد توضیح معرفت گزاره‌ای به طور کلی هستند یعنی شرح اینکه وجه اشتراک معرفت پیشینی و پسینی چیست؟

معرفت‌شناسان از (رساله) منون و تئتنوس افلاطون (۴۰۰ پیش از میلاد) تاکنون، سعی کرده‌اند تا مؤلفه‌های جوهری شناساننده معرفت را شناسایی کنند. شناسایی این مؤلفه‌ها تحلیل معرفت را امکان‌پذیر می‌سازد. نگرش مشهور سنتی‌ای، که از جمله توسط افلاطون و کانت پیشنهاد گردیده است، این است که معرفت گزاره‌ای (که چیزی چنین است) سه مؤلفه تک‌تک لازم و مشترکاً کافی داراست: توجیه، صدوق و باور. مطابق این نگرش، معرفت گزاره‌ای، بنا به تعریف، باور صادق موجه است، این تعریف سه جزئی تحلیل معیار نامیده می‌شود. می‌توان این تعریف را با توجهی گذرا به هریک از شروط سه‌گانه‌اش روشن ساخت.

شرط باور

این مستلزم این است که هر کس می‌داند که p مخفف گزاره (proposition) است) باور دارد که p . بنابراین اگر شما باور ندارید که نفس [همان] ذهن است (مثلاً از آنروز که شما چنین موضوعی را بررسی نکرده‌اید) پس شما نمی‌دانید که [همان] ذهن است. شناسنده بایستی از حیث روانی به نحوی مرتبط با گزاره‌ای باشد که موضوع معرفت او است. حامیان تحلیل معیار معتقداند که تنها باورها می‌توانند ارتباط روانی مورد نیاز را تأمین

کنند، فیلسوفان شرح یکسانی از باور ارائه نداده‌اند، اما برخی تأملات مبنای مشترکی را فراهم آورده‌است. باورها عمل پذیرش نیستند آنها حالاتی طبع روانی‌اند که می‌تواند حتی اظهار نشده، موجود باشد (شما هرگاه که توجهتان از دانش حساب متصرف گردد، از باور به اینکه دو به علاوه دو مساوی است، یا چهار باز نمی‌آیستید). به نظر می‌رسد باور p به مستلزم این است که مادر موقعیت‌های خاصی مایل به پذیرش p باشیم، اما باور بیش از حرفاً چنین تمایلی است. دیگر استلزامات باور، همچنان در میان فیلسوفان معاصر، بسیار بحث‌انگیز است.

برخی از فیلسوفان شرط باور را در تعریف معیار رد کرده‌اند، بر این اساس که می‌توان گزاره‌ای مشخص را پذیرفت یا تصدیق کرد، بدون آنکه واقعاً به آن باور داشت. آنان اظهار می‌دارند که حتی در صورت عدم تمایل به پذیرش یک باور - که لازمه باور است - می‌توان در برخی مواقع آن گزاره را پذیرفت. مطابق این نگرش پذیرش کنشی روانی است که مستلزم هیچگونه حالت طبیعی - روانی نیست و چنین پذیرشی برای برقراری ارتباط روانی میان شناسنده و گزاره شناخته شده کافی است (به هر حال) این



دیدگاه هرچه که باشد، این فرض زیربنای تحلیل معیار درست به نظر می‌رسد که برداشت ما از معرفت مستلزم نحوه‌ای ارتباط روانی میان شناسنده و گزاره شناخته شده است. جز اینکه، برای ما دشوار خواهد بود که توضیح دهیم چگونه شناسندگان معرفت‌شان را از جهت روانی در اختیار دارند.

حتی اگر معرفت مستلزم باور باشد، باور به p مستلزم معرفت به p نیست چرا که باور می‌تواند به طور خاص کاذب باشد. این ملاحظه معهود از تئوس افلاطون مفروض می‌دارد که معرفت شرط صدق دارد. مطابق تحلیل معیار، ضروری است که اگر می‌دانید که p ، صادق باشد p . از اینرو اگر کاذب باشد که نفس [همان] ذهن است پس شما نمی‌دانید که نفس [همان] ذهن است. بنابراین نادرست است که مثلاً گفته شود منجمان پیش از کوپرنیک می‌دانستند که زمین در مرکز منظومه‌های سیاره‌وار قرار دارد. در خوش‌بینانه‌ترین حالت آنها به طرزی موجه باور داشتند که می‌دانند.

شرط صدق

این شرط تحلیل معیار هیچ اعتراض جدی برنمی‌گذاشته است. در عوض بحث و مجادله بر سر سؤال آزاردهنده بیست متمرکز شده است: صدق چیست؟ این سؤال در این ارتباط است که منشاء صدق چیست؟ نه اینکه راه‌های بی‌پردن به آنچه که صادق است، چیست؟ پاسخ‌های متفقد دست کم از سه رویکرد نشأت می‌گیرند: صدق به معنای مطابقت (یعنی همخوانی، از یک نوع معین، میان یک گزاره و یک وضعیت واقعی) صدق به معنای انجام (یعنی همبستگی یک گزاره با سیستم معینی از گزاره‌ها) و صدق به معنای ارزش معرفتی عملی (یعنی سودمندی یک گزاره در به دست آوردن اهداف خاص عقلانی). فارغ از ارزیابی این رویکردهای شاخص باید، موافق تحلیل معیار، ادغان کرد که برداشت ما از معرفت به نظر می‌رسد که یک لازمه واقعی دارد: ما حقیقتاً می‌دانیم که p تنها اگر این حقیقت داشته باشد که p ، انگاره لازم «واقعیت بودن» به نظر می‌رسد هم‌ارز انگاره «واقعیت چگونه است» یا «اشیاء واقعاً چگونه‌اند» است. به نظر می‌رسد انگاره اخیر برای تصور ما از معرفت اساسی است، هر چند که توضیح‌اش بحث برانگیز است.

شرط توجیه

معرفت صرفاً باور صادق نیست. برخی باورهای صادق تنها با حدس صائب تأیید می‌شوند و از این روی معرفت به حساب نمی‌آیند. معرفت مستلزم آن است که قطعیت شرط باورش «به نحوی مناسب مرتبط» با قطعیت شرط صدق اش باشد. این راهی برای فهم شرط توجیه تعریف معیار است. به نحوی مشخص‌تر ممکن است بگوییم که شناسنده بایستی دلیل کافی داشته باشد که قضیه‌ای معین صادق است. اگر چنین دلیل کافی را نوعی قرینه دال بر صدق قضیه به شمار آوریم، دیدگاه عمومی سنتی

را در باب شرط توجیه اتخاذ کرده‌ایم؛ یعنی توجیه در قالب قرینه. مسائل مربوط به توجیه، در معرفت‌شناسی معاصر، عمده توجیحات را به خود جلب کرده است. مجادلات به همان اندازه بر معنای توجیه متمرکز شده است که بر شرایط اساسی موجه بودن باور، به یک گونه، مناسب یا معرفت.

مباحث جاری در باب معنای «توجیه» حول این پرسش دور می‌زند که آیا مفهوم توجیه معرفتی (مربوط به معرفت) تجویزی است و اگر بله چگونه؟ از دهه ۱۹۵۰ رد ریکیشلم از انگاره بایاشناسیک (واجب شده) توجیه حمایت کرده است؛ ادعای اینکه گزاره‌ای، p ، به لحاظ معرفتی برای شما موجه است به این معنا است که این اشتباه است که شما باید از پذیرش p اجتناب ورزید. به بیان دیگر، گفتن اینکه پذیرش p به لحاظ معرفتی موجه است همان گفتن این است که پذیرش p به لحاظ معرفتی مجاز است، لااقل به این معنا که پذیرش p با مجموعه معینی از قواعد معرفتی سازگار است. این تفسیر بایاشناسیک در معرفت‌شناسی معاصر با استقبال بسیاری مواجه شده است. تفسیر تجویزی

توجیه به بایاشناسیک بودن یا به استعمال مفاهیم الزام و جواز نیاز ندارد. برای مثال، ویلیام استون مفهوم و تجویزی غیر بایاشناسیکی از توجیه به دست داده است که عمدتاً بر این انگاره مبتنی است که چه چیز، از نقطه نظر به حداکثر رساندن صدق و به حداقل رساندن کذب، به لحاظ معرفتی خوب است. استون خوبی معرفتی را به ابتناء باور بر دلیل کافی و فقدان دلایل مهم مخالف گره زده است.

برخی معرفت‌شناسان از تفاسیر تجویزی توجیه از این رو که امری زاید است اجتناب کرده‌اند. یک نگرش در خور توجه این است که «توجیه معرفتی» صرفاً به معنای نوعی خاص از «تأیید آشکار» است. از این منظور، گفتن اینکه p به لحاظ معرفتی، تا اندازه‌ای برای شما قابل توجیه است همان گفتن این است که p تا اندازه‌ای با دلایل در مجموع آشکار شما قابل تأیید است. این تفسیر مادامی غیر تجویزی است که انگاره‌های قابلیت تأیید و دلیل آشکار غیر تجویزی باشند. برخی از فیلسوفان تلاش کرده‌اند تا این انگاره‌ها را بدون اعتماد بر جواز معرفتی یا خوبی معرفتی توضیح دهند. می‌توان انگاره تأیید را براساس انگاره‌های غیر تجویزی استلزام یا تبیین (یا پاسخ‌گویی به چرا-پرسش‌ها) فهمید. می‌توان انگاره «دلیل آشکار» را از طریق انگاره حالت روانی‌ای که می‌تواند در تأیید دال بر صدق خاصی، نسبت به فضای وجود داشته باشد، فهمید. برای مثال شاید ما وضعیت‌های غیر باورگونه «به ظاهر دیدن» چیزی را (برای مثال به ظاهر دیدن لغتنامه‌ای در اینجا) به مثابه شاخص‌های بنیادین صدق گزاره‌های طبیعی-عینی (برای مثال این گزاره که در اینجا لغتنامه‌ای هست) تلقی کنیم، چرا که این گزاره‌ها به بهترین نحو آن وضعیت‌ها را تبیین می‌کنند. در صورت موفقیت چنین رویکردهایی است که می‌توانیم بدون مفاهیم تجویزی مذکور برای توجیه معرفتی، موفق باشیم.

برخی از معرفت‌شناسان معاصر بافت‌گرایی را در باب توجیه معرفتی می‌پذیرند نگرشی که از جمله توسط ویتگنشتاین و توماس کوهن پیشنهاد شده. بنابراین نگرش تمام باورهای موجه برای تأیید آشکارشان به باورهای ناموجهی که نیاز به توجیه ندارند متکی اند. مطابق این دیدگاه، در هر بافتی از پژوهش مردم به سادگی (مقبولیت) برخی گزاره‌ها را به عنوان نقطه‌های آغازین پژوهش می‌پذیرند و این گزاره‌های «دربافت‌پایه» علی‌رغم فقدان تأیید آشکار می‌توانند به عنوان تأیید آشکار گزاره‌های دیگر به کار آیند. بافت‌گرایان تأکید می‌کنند که گزاره‌های دربافت‌پایه می‌توانند از بافتی به بافت دیگر (به عنوان مثال از پژوهش الهیات تا پژوهش بیولوژیک) و از گروهی اجتماعی به گروهی دیگر تغییر کنند. مشکل اصلی بافت‌گرایان از این دیدگاهشان نشأت می‌گیرد که فرض‌های ناموجه می‌توانند توجیه معرفتی دیگر

پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی علامه طباطبائی

جدال میناگروی - انسجام‌گروی

سخن از شاخص‌های بنیادین صدق ما را به نزاع اصلی بر سر توجیه می‌کشاند؛ آیا توجیه معرفتی، و بنابراین معرفت، مبناهایی دارد و اگر بله به چه معنا؟ این پرسش می‌تواند بدین صورت طرح شود که آیا باورهایی می‌توانند علاوه بر (الف) توجیه معرفتی غیر استنتاجی‌شان (یعنی مستقل از تأیید آشکار هر باور دیگر) (ب) توجیه معرفتی تمام باورهای موجه فاقد چنین توجیه غیراستنتاجی را نیز تأمین کنند؟ میناگروی پاسخی مثبت به این مسأله می‌دهد و کسانی چون ارسطو، دکارت، اسل، سی‌ای لونیس و ردربیک چیشلم را به شیوه‌های مختلف نماینده دارد.

میناگرایان شرحی همسان از توجیه غیر استنتاجی ندارند. برخی توجیه غیر استنتاجی را به توجیه قائم به خود تفسیر می‌کنند. دیگران معنای تحت‌اللفظی توجیه قائم به خود را برای معرفت انکار می‌کنند و چنین استدلال می‌کنند که تأیید آشکار



زائیده از حالات روانی غیر باورگونه همچون ادراک (حالات به ظاهر- ادراک کردن)، احساس (حالات به ظاهر حس کردن) یا حافظه (حالات به ظاهر- یادآوری کردن) است که به باورهای مبنایی توجه غیر استنتاجی می‌بخشد. با این وجود دیگران توجه غیر استنتاجی را برحسب «قابل اعتماد تولیدشدن» باور می‌فهمند. به معنای پدیدآمدن یا تأییدشدن با برخی سرچشمه‌ها یا فرایندهای باورساز غیر باورگونه (برای مثال ادراک، حافظه، درون‌نگری) که به تولید باورهای صادق به جای کاذب کمک می‌کنند. نگرش گذشته منشاء علی باور را برای توجه آن بسیار مهم تلقی می‌کند. به جز دکارت، میناگرایان معاصر به وضوح ادعای توجه مبنایی غیر استنتاجی را از ادعای قطع و یقین جدا می‌سازند. آنان نوعاً به میناگروی فروتنانه قناعت می‌کنند، میناگروی‌ای که متضمن این است که باورهای مبنایی به تردیدناپذیری یا خطاناپذیری نیاز ندارند. این در تقابل با میناگروی رادیکال دکارت قرار دارد.

رقیب سنتی میناگروی، تئوری انجام توجه است یعنی انجام گروهی معرفتی، این تئوری انجام تعریف صدق نیست بلکه این نگرش است که توجه هر باور مبتنی بر تأیید آشکار آن توسط روابط سازگار، همچون روابط استنتاجی یا تبیینی، با دیگر باورهاست. حامیان برجسته این نگرش عبارت‌اند از: هگل، بوسانتکوویت و ویلفرد سارتر. روایت برجسته معاصر از انجام گروهی معرفتی مقرر می‌دارد که روابط سازگار آشکار در میان باورها نوعاً روابط مبتنی‌اند. مقصود، تقریباً این است باور برای شما موجه است مادامی که آن یا بهترین تبیین شده است، انجام گروهی معاصر به طور یکپارچه سیستمیک یا کل نگر است و منبع نهایی توجه را در سیستمی از باورهای به هم متصل یا باورهای بالقوه می‌جوید.

یک مسأله تمام روایت‌های انجام گروهی را که قصد تبیین توجه تجربی را دارند به زحمت انداخته: برهان جداسازی. مطابق این برهان، انجام گروهی مستلزم این است که شما به لحاظ معرفتی در پذیرش گزاره‌های تجربی که با قرینه کامل تجربی شما متضمن احساس ناباورگونه و آگاهی-حالات ادراکی چون احساس درد یا به‌ظاهر دیدن چیزی است، اینها باور-حالت نیستند. انجام گروهی معرفتی، طبق تعریف، توجه را حرفاً تابعی

از روابط منسجم میان قضایا قرار می‌دهد، قضایایی که شخصی باور دارد یا می‌پذیرد. از اینرو، به نظر می‌رسد که چنین انجام گروهی‌ای توجه را از اهمیت آشکار آگاهی حالات ناباورگونه جدا می‌سازد. انجام‌گرایان تلاش کرده‌اند تا این مشکل را حل کنند اما هیچ راه‌حلی قیول عام نیافته‌است.

برخی از معرفت‌شناسان معاصر بافت‌گرایی را در باب توجه معرفتی می‌پذیرند نگرشی که از جمله توسط دیوئی یکنگستاین و توماس کوهن پیشنهاد شده. بنابراین نگرش تمام باورهای موجه برای تأیید آشکارشان به باورهای ناموجهی که نیار به توجه ندارند متکی‌اند. مطابق این دیدگاه، در هر بافتی از پژوهش مردم به سادگی (مقبولیت) برخی گزاره‌ها را به عنوان نقطه‌های آغازین پژوهش می‌پذیرند و این گزاره‌های «دریافت‌بایه» علی‌رقم فقدان تأیید آشکار می‌توانند به عنوان تأیید آشکار گزاره‌های دیگر به کار آیند. بافت‌گرایان تأکید می‌کنند که گزاره‌های دریافت‌بایه می‌توانند از بافتی به بافت دیگر (به عنوان مثال از پژوهش الهیات تا پژوهش بیولوژیک) و از گروهی اجتماعی به گروهی دیگر تغییر کنند. مشکل اصلی یافت‌گرایان از این دیدگاهشان نشأت می‌گیرد که فرض‌های ناموجه می‌توانند توجه معرفتی دیگر گزاره‌ها را تأمین کنند. ما به تبیینی دقیق نیاز داریم که چگونه فرض‌های ناموجه می‌توانند تأمین‌کننده تأیید آشکار باشند و چگونه یک باور نامتحمّل می‌تواند باور دیگر را متحمّل سازد. بافت‌گرایان تبیین همسانی (از این مطلب ارائه نکرده‌اند).

تئوری‌های علی و مسأله گتیه

اخیراً برخی از معرفت‌شناسان پیشنهاد کرده‌اند که ما از «شرط قرینه» سنتی برای معرفت دست برداریم. آنان پیشنهاد کرده‌اند که ما شروط توجه را به شرط علی تفسیر کنیم، تقریباً این ایده که شما می‌دانید که p اگر (الف) شما باور داشته باشید که p (ب) صادق باشد و (ج) باور شما که p به نحو علی نتیجه شده و تأیید شده با همان واقعیتی باشد که p صادق ساخته. این هینای تئوری علی شناخت است که با جزئیاتی گوناگون ارائه می‌شود. معرفت ما به گزاره‌های کلی، هر تئوری علی از این دست را با مشکلاتی مواجه می‌سازد. برای مثال بدیهی است که ما می‌دانیم که تمام لغتنامه‌ها تولیدات انسانی‌اند، اما باور ما بر اینکه چنین است به نظر می‌رسد که به نحو علی با این واقعیت که تمام لغتنامه‌ها تولیدشده‌های انسان‌اند تأیید شده باشد. مشخص نیست که واقعیت اخیر هیچ باوری را به نحو علی تولید کند.

مشکل دیگر این است که تئوری‌های علی نوعاً از آنچه که برای هرگونه شرح شرط توجهی بسیار مهم به نظر می‌رسد غفلت می‌کنند: لزوم قابل فهم بودن تأیید توجه‌آمیز یک باور به معنایی، برای صاحب باور. ایده اولیه این است که شخص باید بتواند توجهی را که مبنای باورهای او است، بپذیرد یا (از آن آگاه



شود.

البته، مناشی علی‌باور غالباً بسیار پیچیده و برای صاحب باور دست‌نیافتنی‌اند. بدین ترتیب لزوم دست‌یافتنی بودن توجیه، تئوری‌های علی را با مشکلاتی مواجه ساخته‌است. درون‌گرایی در خصوص توجیه لزوم دست‌یافتنی بودن آنچه که توجیه را تأمین می‌کند، حفظ می‌کند. درحالی‌که برون‌گرایی معرفتی چنین لزومی را رد می‌کند. در معرفت‌شناسی معاصر مباحثات بر سر درون‌گرایی فراوان است. اما برون‌گرایان هنوز در شرح تفصیلی دست‌یافتنی بودن همراستان نیستند.

تحلیل معیار معرفت، هر اندازه هم شرح داده‌شود، باچالش‌های مخربی مواجه است که نخست از تئوری‌های علی معرفت سربرآورد؛ مسأله گیتته. در ۱۹۶۳ اوموندگیتته نقدی بسیار مؤثر بر این نگرش که اگر شما باور صادق موجه داشته باشید که p ، پس شما می‌دانید که p منتشر کرد. یکی از نمونه نقص‌های او چنین است: اسمیت در باور داشتن به این گزاره کاذب موجه است که (۱) جان صاحب [اتومبیل] فورد است. برپایه (۱) اسمیت نتیجه می‌گیرد، و از اینرو موجه است در باور به اینکه (۲) یا جان صاحب فورد است یا براون در بارسلونا است. اتفاقاً براون در بارسلونا است و بنابراین (۲) صادق است. از اینرو اسمیت با اینکه در باور به گزاره صادق (۲) موجه است اما به (۲) معرفت ندارد.

نمونه نقض‌های به سبک گیتته مواردی هستند که شخص باور صادق موجه دارد که p اما فاقد معرفت به p است. مسأله گیتته، مسأله یافتن اصلاح یا جانشینی است برای تحلیل معیار که از نمونه نقض‌های به سبک گیتته اجتناب ورزد. مناقشه بر سر مسأله گیتته بسیار پیچیده است و هنوز فیصله نیافته. بسیاری از معرفت‌شناسان از نمونه نقض‌های به سبک گیتته به این نکته تظنن یافته‌اند که معرفت گزاره‌ای، فراتر از شروط توجیه، صدق و باور مستلزم شرط چهارمی است. هیچ شرط چهارم مشخصی قبول عام نیافته، اما برخی پیشنهادات مشهور شده‌اند. برای مثال شرطی که ابطال‌پذیری خوانده شده مستلزم این است که توجیه مربوط به معرفت «ابطال نشده» باشد، به این معنای کلی که شرطی خلاف واقع مربوط در مورد ناقض‌های توجیه، با آن توجیه صادق باشد. برای مثال این شرط ساده مستلزم آن است که به همراه دانستن اسمیت که p هیچ گزاره صادقی نباشد، q که اگر برای اسمیت موجه شد، p دیگر برایش موجه نباشد. بنابراین اگر اسمیت بر پایه ادراک بصری‌اش بداند که مری کتاب‌ها را از کتابخانه بیرون برده، از اینرو باورمندشدنش به این گزاره صادق که توآمان همسان مری کتاب‌ها را از کتابخانه بیرون برده، توجیه باور اهمیت در مورد خود مری را تضعیف نمی‌کند. رویکردی دیگر از این نوع شرطیه‌های خلاف واقع دوری می‌کند و برآن است که معرفت گزاره‌ای نیازمند باور صادق موجهی است که آن را تمامیت مشترک حقایق واقعی تأیید کند. این رویکرد به شرح مفصلی نیاز دارد که چه هنگام توجیه تضعیف و چه موقع

تقویت می‌شود.

مسأله گیتته به لحاظ معرفت‌شناختی از اهمیت برخوردار است. یک‌رشته از معرفت‌شناسی در پی فهم دقیق ماهیت (مثلاً مؤلفه‌های اساسی) معرفت گزاره‌ای است. فهم دقیق ما از معرفت گزاره‌ای به داشتن تحلیل ضدگیتته از چنین معرفتی نیازمند است از اینرو معرفت‌شناسان به راه‌حل قابل دفاعی برای مسأله گیتته، هر اندازه که پیچیده باشد، نیازمندند.

شک‌گرایی

معرفت‌شناسان حدود یا حوزه معرفت را بررسی می‌کنند. هرچه حدود معرفت را تنگ‌تر بگیریم، شکاک‌تر می‌شویم. دو نمونه با نفوذ شک‌گرایی عبارت‌اند از: شک‌گرایی معرفتی و شک‌گرایی توجیه. شک‌گرایی نامحدود معرفت مستلزم این است که هیچ‌کس نمی‌داند، درحالی‌که شک‌گرایی نامحدود توجیه مستلزم دیدگاه افراطی تری است که حتی هیچ‌کس در باور به چیزی موجه نیست. بعضی از صورت‌های شک‌گرایی شدیدتر از بقیه است. شک‌گرایی معرفت در شدیدترین صورتش، مستلزم این است که محال است برای هر کس که چیزی بداند. شکل ضعیف‌ترین فعلیت معرفت داشتن را انکار می‌کند اما امکان آن را باز می‌گذارد. بسیاری از شک‌گرایان، شک‌گرایی‌شان را به قلمرو خاصی از معرفتی معین محدود می‌کنند، مثلاً معرفت به جهان خارج، معرفت به دیگر اذهان، معرفت به گذشته یا آینده یا معرفت به موارد مشاهده نشده. در تاریخ معرفت‌شناسی چنین شک‌گرایی نامحدودی معمول‌تر از شک‌گرایی نامحدود بوده است.

دلایل مؤید شک‌گرایی به صورت‌های زیادی درآمده است. یکی از مشکل‌ترین آنها مسأله ملاک است، روایتی از آن که توسط شک‌گرایی قرن شانزدهم میشل دومونتشی بیان شده چنین است: جهت داور (میان صدق و کذب) نمودارهای اشیاء، ما به روشی تمایزبخش نیاز داریم، جهت معتبر ساختن این روش به دلیلی مشروعیت‌بخش نیاز داریم، اما برای معتبر ساختن همین دلیل مشروعیت‌بخش، ما به همان روش مورد بحث نیاز داریم و کذب ما به دور دچار شده‌ایم. این نوع استدلال شکاکانه با خود معرفت‌شناسی از یونان باستان آغاز شده. این بالاچار ما را با این پرسش مواجه می‌سازد که چگونه می‌دانیم بدون تعیین اینکه چه می‌دانیم. آیا هیچ راه‌گریز خردپذیری از این دور تهدیدآمیز وجود دارد؟ این یکی از مشکل‌ترین مسائل معرفت‌شناختی است و یک معرفت‌شناسی استوار بایستی راه‌حل قابل دفاعی برای آن بیابد. معرفت‌شناسی معاصر هنوز فاقد پاسخ قبول عام یافته‌ای برای این مشکل مبرم است.

پی‌نوشت:

۱- هر آنچه که در این مقاله در براتر قرار گرفته از اضافات مترجم است.